بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هشتادم\_5 خرداد 1400

[ادامۀ کلام شیخ در اصول اصول دین]

بحث به این جا منتهی شد که آیا ظان در مسائل اصلیۀ اصول دین حکم به کفرش می­شود، با این که ظن به حق دارد، یعنی آنچه را که ظن به آن پیدا کرده، حق است ولی در عین حال چون علم ندارد، کافر است، اگر ما توجه کنیم به روایاتی که مضمونش این بود که ان الشاک کافرٌ، ممکن است بگوییم این ظان هم کافر است، چون غیر مؤمن است، مثل شاک که غیر مؤمن است، این ظان هم غیر مؤمن است، چون در روایات چنان که دیدید فقط کلمۀ شاک آمده بود.

ما دو احتمال در این روایات می دهیم، یکی این که شاک به معنای مطلق غیر عالم باشد، کما این که در بعضی از کلمات مقصود از شاک مطلق غیر عالم است، اگر منظور از شاک مطلق غیر عالم بود، مثل برخی از عبارت های دیگر ظان هم اگر چه از نظر منطقی ظان است، ولی واژۀ شاک بر او اطلاق می­شود عرفاً نه منطقیا، و شاک هم در روایات مقصود آن معنای پنجاه پنجاه که در منطق گفته می شود نیست، مراد مطلق غیر عالم است. اگر این احتمال در روایات داده شد، ظان می­شود یکی از مصادیق شاک به مفهومه العرفی. احتمال دوم در این روایات این که شاک به همان معنای مشهور که اصطلاح منطقیین هم هست، باشد، و معنای آن 50، 50 باشد، منتهی به تقریر دیروز بگوییم شاک غیر مؤمن است و ظان هم با توجه به روایات غیر مؤمن است.

پس شاک موضوعیت ندارد، و ظان هم کافر است، این دو تقریب با توجه به دو احتمال که از روایاتی که می گوید **إن الشاک کافرٌ** استفاده می­شود. اضافه کنید به این آیات و روایاتی که مکلف را منحصر می کرد در مؤمن و کافر و شق سومی تصور نداشت، پس **الظان بالاعتقادات الحقة الاصلیه کافرٌ و لو جحودی** هم از او نباشد، مطلقا این ظن کافر است. اما در این جا نظر دیگری هم با توجه به طائفه ایی از روایات که واسطه بیان کرده است، بین کفر و ایمان می توان ابراز کرد، واسطه ایی به نام ضال که دیروز روایتش را خواندیم و اکثر این روایات در مورد ایمان بالمعنی الاخص بود البته غیر از یک روایت که ارائه شد، بنابراین می توان ظان در امور حقۀ اعتقادیه را ضال نامید در کافر. **الظان هو الضال لا الکافر.**

اضافه کنید به این مطلب این که آن اطلاقی در روایات گذشته بود، که هر شاکی کافر است، در روایات دیگر مقید شده است به جحود. نتیجتا اگر این ظان به جحود امرش کشیده شد کافر است و الا فلا.

حال با عنایت به توضیحات دیروز که روایات هم آورده شد، و توضیحات امروز که محتوی اضافات و بیان جدیدی در مطلب بود، می گوییم اگر کسی در آن چیزی که ایمان بالمعنی الاخص به آن شیء وابسته است شاک بود، لیس بمؤمن و لا کافر، فلا یجری علیه احکام الایمان.

من مثال عرض می کنم اگر کسی در وجود حضرت بقیة الله الاعظم روحی و ارواح العالمین له الفداء شاک بود، این آقا ضال خواهد بود، لیس بمؤمن و لا کافر، پس احکام خاصۀ شیعۀ امامیه بر او مترتب نیست، مثلا اگر خواستیم جماعت بخوانیم و گفتیم شرط امامت جماعت ایمان است. این آقا چون مومن نیست، اگر چه کافر هم نیست، ولی ضال است، فلا یجری علیه احکام الایمان، این را نه تنها در شاک به معنای 50، 50 می گوییم بلکه در شاک به اصطلاح برخی از اصولیین که می گویند شاک عرفی، مطلق غیر علم است، در آنجا هم سرایت می دهیم، پس آن کسی که ظن منطقی دارد، او هم عرفا شاک هست**، فالشاک فی شیء مما یعتبر فی الایمان بالمعنی الاخص لیس بمؤمن و لا کافر فلا یجری علیه احکام الایمان.**

هذا فی الشاک در مورد اموری که در ایمان بالمعنی الأخص مدخلیت دارد،

**اما الشاک فی شیء مما یعتبرُ فی الاسلام بالمعنی الاعم، کالنبوة و المعاد،** ایمان بالمعنی الاخص به معنای تشیع است در برابر ایمان بالمعنی الاعم که همان اصل پذیرش اسلام است. که یک ترادفی بین اسلام و ایمان بالمعنی الاعم هست، اما اسلام بالمعنی الاخص مراد آن حالت تسلیم و انقیاد و اطاعت و تعبد محض است که بالاترین مرتبه از مراتب معنوی است و ما با آن فعلا کاری نداریم، ما ایمان بالمعنی الأخص بمعنی التشیع سر و کار داشتیم، در جملۀ نخستین و در این جمله با اسلام بالمعنی الاعم، که از نظر ما با توجه به آن توضیحاتی که در مباحث تکفیر دادیم، می توانیم از اسلام بالمعنی الاعم به ایمان بالمعنی الاعم هم یاد کنیم، ولی مرحوم شیخ از این اعتقاداتی که اصل اسلام وابسته به آن است، کالنبوة و المعاد، تعبیر می کند به اسلام بالمعنی الاعم که در برابر اسلام بالمعنی الاخص أی التسلیم است. و اما الشاک، کلمۀ شاک را بر دارد، غیر عالم بگذار و اما الشاک که هم ظان را به اصطلاح منطقی بگیرد و هم شاک منطقی را بگیرد، الشاک یعنی شک بالمعنی الاعم، که شامل ظن از یک سو و حتی وهم هم می شود، از وهم گرفته تا شک اصطلاحی، یعنی 50، 50 تا ظن منطقی همه را عرفا و نیز در بسیاری از کلمات اصولیین شاک می نامند، این جا هم شاک بالمعنی الاعم اراده شده، نه شاک بالمعنی الاخص، اما الشاک، یعنی **الشاک بالمعنی الاعم لا خصوص الشاک بالمعنی الاخص فی شیء مما یعتبر فی الاسلام بالمعنی الاعم کالنبوة و المعاد،** آیا چنین شاکی هل هو کافرٌ بالاسلام أم لا؟

جواب این است، **فإن اکتفینا فی الاسلام بظاهر الشهادتین و عدم الانکار ظاهرا و إن لم تعتقد باطنا، فهو مسلمٌ**. اگر ما گفتیم در اسلام بالمعنی الاعم دو چیز معتبر است، یکی بیان کردن شهادتین، دوم این که ظاهرا در رفتار و گفتارش انکاری نسبت به توحید و نبوت نداشته باشد، به همین مقدار کافی است، اگر چه اعتقاد عالمانه و جازمانه و همراه با قطع و یقین نداشته باشد، خب این شاک که انکار ظاهری نکرده است، اگر چه اعتقادش هم عن علم و یقین نیست، اما همین که شهادتین را بیان می کند و لو در نبوت او را تردیداتی است و لو در معاد او را شکوکی است و لو به حد علم نرسیده است و لو به اصطلاح منطقیین شاک یا ظان باشد، اما همین که انکار نکرده است و شهادتین را بیان کرده است، **فهو مسلمٌ و ان اعتبرنا فی الاسلام الشهادتین مع احتمال الاعتقاد لی طبقهما حتی یکون الشهادتان امارةً علی الاعتقاد الباطنی فلا اشکال فی عدم اسلام الشاک لو علم منه الشک**

اما اگر در تحقق اسلام بالمعنی الاعم شهادتین را به ضمیمۀ عدم انکار ظاهری کافی ندانستیم بلکه گفتیم مسلم کسی است که شهادتین را بیان کند، و ما وقتی می توانیم با او معاملۀ مسلم کنیم که حد اقل احتمال بدهیم او بر طبق شهادتین اعتقاد دارد، ولو جزم به اعتقاد داشتن او هم نداشته باشیم اما همین که احتمال اعتقاد داشتن او را می دهیم، به این شهادتین کافی است، طبق این نظر شهادتین موضوعیت ندارد، شهادتین اماره است نشانه است، که باید هم باشد، ولی نه به عنوان موضوعیت بلکه به عنوان اماره بر وجود آن اعتقاد باطنی، همین که ما با این شهادتین احتمال دادیم او به مضمون این دو شهادت معتقد است کافی است او را مسلم بدانیم، اگر چنین چیزی را شرط اسلام بالمعنی الاعم دانستیم اشکالی در این مطلب نخواهد ماند، که شاک بالمعنی الاعم لو علم منه الشک بالمعنی الاعم مسلم بالمعنی الاعم نخواهد بود. یعنی هر کسی که به علم یقین نرسیده است و ما می دانیم که او نسبت به نبوت و معاد یقین ندارد و در مراحل پایین تر است، او را ما مسلم نمی شناسیم **فلا یجری علیه احکام المسلمین** **من جواز المناکحة و التوارث و غیرهما**. بنابراین حکم شاک در اموری که در اسلام بالمعنی الاعم مدخلیت دارد، مبنایی شد، اگر در تحقق اسلام بالمعنی الاعم ظاهر شهادتین را به ضمیمۀ عدم انکار آشکار کافی بدانیم **و ان لم یعتقد باطلنا فهو مسلم** اما اگر در تحقق اسلام شهادتین را شهادتین احتمال اعتقاد به مضمون آن دانستیم و از سوی میدانستیم که او را چنین اعتقادی و چنین علمی نیست فلیس بمسلم.

حال سوال اگر کسی این مبنای دوم را اختیار کرد، **هل یحکم بکفره و نجاسته حینئذ فیه** اشکال **من تقیید کفر الشاک فی غیر الواحد من الاخبار بالجحود**

گاهی دیدید یک مطلبی را شیخ انصاری در مکاسب یا در رسائل به عنوان مطلبی که دو وجه دارد بیان می کند اما وجه یک مطلب را بیان می کند ولی وجه دیگر را به وضوحش یا به آنچه قبلا گفته است واگذار می کند و اینجا اعتماد کرده است شیخ به آنچه قبلا گفته و ما همین امروز به اشاره کردیم.

آیا شاک در اصول اصلیه مسائل اصول اعتقادات که عالم نیست، و شاک هست، طبق این بیان دوم وقتی گفتی مسلم نیست، کافر و نجس هم هست، یک وجه را نگفته است، بگوییم بله کافر و نجس است، آن چیزی است که آخر صفحۀ 570 بیان کرده است، من اطلاق **ما دل علی أن الشاک و غیر المؤمن کافر و ظاهر ما دل من الکتاب و السنة علی حصر المکلف فی المؤمن و الکافر** و این آقا شاک است، این آقا مسلم نیست، این آقا کافر است، پس این آقا نجس خواهد بود و لو شهادتینی را بر زبان جاری کرده است، منتهی چون برای ما احراز نشد که این شهادتین امارۀ حد اقل احتمال بدهیم که او اعتقاد دارد، این حد هم ما در او احتمال ندادیم، احتمال اعتقاد او را، پس کافر است و نجس. این یک بخش که شیخ بیان نکرد و واگذار کرد به آنچه پایان ص 570 بیان کرده است.

اما آنچه بیان می کند این که فیه اشکال من تقیید **کفر الشاک فی غیر واحد من الاخبار بالجحود**، و این آقا جحود و انکاری که از او سر نزده است، پس کافر نیست، پس نجس نیست،

**هذا کله فی الظان بالحق و اما الظان بالباطل فالظاهر کفره.** تا این جا هر چه که می گفتیم چنان که بارها تکرار کردم، ظن به امور حقه بود، حالا اگر ظن به امور باطل پیدا کرد، اگر چه یقین به بطلان ندارد، اما ظن به بطلان دارد، **فالظاهر کفره**، این دیگر هیچ یک از علائم و ویژگی های مسلم بودن، طاهر بودن را ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.